

گفت وگویی مصطفی جوان با صفاءالدین تبرائیان نویسنده کتاب [وزیر خاکستری](#)

روز جمعه هشتم بهمن ۸۹ خبری بر روی خط تلکس خبرگزاریها قرار گرفت که حاکی از درگذشت داریوش همایون وزیر اطلاعات و جهانگردی دولت آموزگار بود. ناخودآگاه فکر نگارنده به مقاله «ایران و استعمار سرخ و سیاه» که در روزنامه [اطلاعات](#) مورخه ۱۷ دی ۱۳۵۶ چاپ گردید متمرکز شد. نخستین پیامد مقاله مزبور قیام ۱۹ دی مردم قم و سپس برکناری دولت آموزگار بود که با برکناری وی داریوش همایون نیز عزل گردید و دوران وزارت او نیز به پایان رسید.

با اوج گیری انقلاب، لحظه به لحظه به نگرانی آمریکاییها افزوده می شد. آمریکاییها با بررسی به عمل آمده از اوضاع انقلاب ایران به این نتیجه رسیدند که یکی از راه‌حلهای آرام ساختن مردم انقلابی دستگیری افراد منفوری چون داریوش همایون و دیگر سران رژیم است. مهم ترین هدف آمریکاییها از این اقدام نجات تاج و تخت محمدرضا پهلوی بود لذا دستور دستگیری را صادر نمودند.

هرچند داریوش همایون در بحبوحه پیروزی انقلاب از زندان فرار کرد و از ماجرای دستگیریش توسط رژیم پهلوی درس عبرت نگرفت. وی پس از خروج از کشور به جمع اپوزیسیون خارج از کشور پیوست. عمده تلاش داریوش همایون در خارج از کشور صرف ایجاد وحدت بین نیروهای اپوزیسیون داخلی و خارجی، نوشتن مطالب علیه جمهوری اسلامی ایران در نشریات ضدانقلاب، شرکت در مصاحبه‌های از پیش طراحی شده رادیوها و کانالهای ماهواره‌ای بیگانه و تجزیه و تحلیل اخبار در راستای اهداف سازمان سیا و موساد می گردید. داریوش همایون تا پایان عمرش یک لحظه از مخالفت با نظام مقدس جمهوری اسلامی دست برنداشت.

در ارتباط با داریوش همایون چند اثر به صورت سطحی و گذرا به بررسی زندگانی وی پرداخته‌اند اما مستندترین کتابی که درباره بازشناسی نقش داریوش همایون در حکومت پهلوی دوم به نگارش درآمده است کتاب [وزیر خاکستری](#) نوشته صفاءالدین تبرائیان می باشد. با توجه به آشنایی که با جناب تبرائیان داشتم با ایشان تماس گرفته و درخواست ملاقات جهت مصاحبه را نمودم. استاد با روی باز دعوت مصاحبه را پذیرفتند که ماحصل مصاحبه که ۳ ساعت به طول انجامید به حضور خوانندگان تقدیم می شود.

جناب آقای تبرائیان از اینکه وقت گرانقدر خویش را در اختیار بنده قرار دادید و دعوت مصاحبه را پذیرفتید بسیار متشکرم. همان طور که می دانید داریوش همایون در سن ۸۲ سالگی در ژنو سوئیس درگذشت. بدین بهانه مصاحبه‌ای با حضرتعالی در ارتباط با داریوش همایون صورت می گیرد تا با نگاهی موشکافانه به گذشته این مهره سیاسی به تجزیه و تحلیل آن بپردازیم. در ابتدا لطفاً هدف خویش را در ارتباط با نگارش کتاب [وزیر خاکستری](#) بفرمایید. همچنین منابع

## حضرتعالی در نگارش کتاب مذکور شامل چه منابعی بود؟

به نام خدا. من هم از جنابعالی به خاطر انجام این مصاحبه سپاسگزارم. در ابتدا باید گفت که رویکرد ایرانیان به مطالعات تاریخی به ویژه آثار تاریخ معاصر ایران در سال‌های اخیر رشد خیره‌کننده‌ای داشته است و به موازات آن تحقیقات تاریخی نیز، در ابعاد اجتماعی و سیاسی، در پی پیروزی انقلاب اسلامی، به گونه‌ای ناباورانه افزایش پیدا کرده است و از این رو می‌توان باور داشت که گرایش به تاریخ معاصر ایران، تولدی دوباره یافته است. از آنجا که تاریخ، علم تجزیه و عبرت‌آموزی و در زمره بهترین راهبردها در رجال‌شناسی است، ضرورت شناخت آگاهانه و دقیق گذشته، امری خطیر و سرنوشت‌ساز و حیاتی به شمار می‌آید و می‌تواند در روشن‌گری راه امروز، تبیین وقایع حال و ترسیم چشم‌انداز آینده مؤثر افتد و به درستی به کار آید. در این میان وقوف به تاریخ پیشینیان از اهمیت خاصی بهره‌مند می‌باشد. تاریخی که بخشهایی از آن در هاله‌ای از تاریکی و ابهام قرار دارد و به رغم تکاپوی به عمل آمده از سوی محققان، به شدت مهجور و ناشناخته مانده است و گرد و غبار فراوان به سر و روی شخصیتها و رویدادهای آن نشسته است. روشن‌سازی زوایا و نقاط تاریک چنین تاریخی آن هم در سایه تابش پرتوهای روشنایی نورافکنهایی قوی، از اهم وظایف پژوهندگان این عرصه است. با مقدمه‌ای که مطرح شد حال می‌توان به سؤال حضرتعالی درباره هدف نگارش این کتاب پرداخت. در ابتدا باید گفت که هدف و نیت ما در مؤسسه این بود که به بازشناسی رجال سیاسی، فرهنگی، نظامی حاکمیت پهلوی دوم پرداخته شود. بدین منظور در ذیل شناسایی رجال رژیم پهلوی دوم اولویت را به سه شخصیت نظامی، سیاسی و فرهنگی دادیم. در قسمت رجال نظامی به بازشناسی ارتشبد طوفانیان پرداختیم که ماحصل آن چاپ کتابی با عنوان **سراب یک ژنرال** بود. در واقع اهمیت ارتشبد طوفانیان در این است که از سال ۴۲ تا ۵۷ محرم اسرار نظامی شاه بود و تمام خریدهای قوای مسلح را ایشان انجام می‌داد. یک ویژگی دیگر این شخص این بود که در خفا و در سایه حرکت می‌کرد و هیچ وقت نیامد وزیر جنگ شود اما قدرتش بالاتر از وزرا بود. اما در ارتباط با چهره‌های فرهنگی و علمی به بررسی زندگی‌نامه احسان نراقی پرداخته شد که هم‌اکنون کتاب در مرحله بازبینی نهایی می‌باشد و انشاءالله تا نمایشگاه کتاب در سال آینده آن را تقدیم خوانندگان تاریخ معاصر ایران خواهیم نمود.

اما از چهره‌های سیاسی و مطبوعاتی داریوش همایون انتخاب شد. داریوش همایون به این دلیل برگزیده شد که ویژگیهایی داشت که دیگر رجال پهلوی نداشتند. اولاً وی صاحب‌امتیاز روزنامه **آبندگان** بود و سابقه فعالیت ژورنالیستی و قلمی داشت و در واقع اهل قلم در راستای سیاستهای پهلوی دوم و سران اسرائیل و آمریکا بود. ثانیاً در رژیم پهلوی شأن نظریه‌پردازی داشت. به طور مثال احیای نهاد سخنگویی دولت از ابداعات ایشان است که برای اولین بار در تاریخ ایران کابینه آموزگار صاحب سخنگو می‌شود که ماحصل سخنان وزرا توسط یک نفر به دیگران ارائه می‌شد. ثالثاً وی در احزاب مختلفی چون حزب پان‌ایرانیست، سومکا، رستاخیز و... به فعالیت سیاسی پرداخت و بدین منظور تشخیص داده شد که به بررسی و بازشناسی این شخصیت پردازیم. اما در ارتباط با منابعی که در نگارش این کتاب بدان استناد جستیم در وهله اول باید از دفترچه خاطرات داریوش همایون نام برد. دفترچه خاطرات وی از خانه‌اش در آجودانیه (صاحبقرانیه) که در واقع منزل همسرش (هما زاهدی) بود به دست آمد که به قلم و خط خود همایون است. همچنین بخشی از اسناد و مدارک از هم‌رزم ایشان در حزب سومکا یعنی شاپور زندیا در سال ۱۳۷۰ در اختیار مؤسسه قرار گرفت که مورد استفاده واقع شد. قسمت دیگر منابع که شامل تاریخ شفاهی و مصاحبه می‌شود مصاحبه با برادر داریوش یعنی سیروس همایون است که بسیاری از نقاط کور در این زندگینامه را روشن ساخت. بسیاری از عکسها از آلبوم خانوادگی ایشان است.

همچنین مصاحبه‌هایی با محسن پزشکی‌پور، عبدالحسین اتحادیه (همسر اول هما زاهدی) و افراد مطلع دیگری که مطالبی درباره موضوع داشتند صورت گرفت. قسمت دیگر منابع ما بررسی آرشیو روزنامه آیندگان بود که از سال ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۷ چاپ می‌شد و این مقطع ۱۲ ساله مورد بررسی قرار گرفت که خیلی هم وقت‌گیر بود. در نهایت سعی کردید تا از تمامی اسناد، مدارک، خاطرات، مصاحبه‌ها، روزنامه‌ها و سایر منابع در جهت روشن شدن زندگی داریوش همایون استفاده شود.

#### آقای تبرائیان لطفاً درباره خانواده و تحصیلات داریوش همایون بفرمایید.

داریوش همایون در پنجم مهرماه سال ۱۳۰۷ در تهران متولد شد. وی در خانواده‌ای هنرمند، با موقعیت اقتصادی متوسط زاده شد. پدرش از کارمندان وزارت دارایی بود. در پرونده ساواک به غلط آمده است که نورالله همایون دارای دو همسر بود که از ثریا — مادر داریوش — صاحب چهار فرزند؛ دو دختر و دو پسر به نامهای سیروس و داریوش شد. ولی در واقع نورالله همایون متولد ۱۲۸۳ در تهران دارای سه همسر بود، ابتدا با ثریا جمالی ازدواج می‌کند. ثریا جمالی هنگام ازدواج شانزده ساله بوده است. او فرزند ابوالقاسم جمالی (خان ناظر) از کارکنان سفارت ایران در استانبول بود. ثمره ازدواج نورالله همایون با ثریا جمالی دو فرزند پسر به نامهای داریوش و سیروس بود. سیروس متولد دوم مرداد ۱۳۰۹ می‌باشد و بیست و دو ماه از داریوش کوچکتر است. سید جمال‌الدین اصفهانی، پدر سیدمحمدعلی جمالزاده، دایی ثریا جمالی است و از این رو محمدعلی جمالزاده پسر دایی وی و ثریا جمالی دخترعمه او است. داریوش و سیروس در محله لاله‌زارنو (لاله‌زار شمالی، نزدیک خیابان شاهرضا) متولد شدند و در سال ۱۳۱۵ به خیابان صبای جنوبی، پایین‌تر از بیمارستان مدائن نقل مکان کردند. زندگی زناشویی نورالله و ثریا در ۱۳۰۹ خاتمه یافت و این دو از یکدیگر جدا شدند. این در حالی است که داریوش دو ساله و سیروس چند ماه از عمرش نمی‌گذشت و مادر ناگزیر به نگهداری از آنان شد.

شش سال بعد نورالله همایون در ۱۳۱۵ با ایران عابدی، دخترخاله‌اش وصلت کرد، محصول این پیوند یک فرزند پسر بود که در ۱۳۱۷ زاده شد و شاپور نام گرفت. اما عاقبت این زندگی نیز ختم به خیر نشد و به طلاق انجامید. شاپور در رشته روانشناسی تحصیل کرد و اکنون در آلمان زندگی می‌کند.

سومین و آخرین ازدواج رسمی نورالله همایون با پروین رشیدیه در تبریز بود. نتیجه این تجانس دو فرزند بود. پسری به نام هوشنگ که چندی پیش در پاکستان فوت کرد و دختری به نام ژینوس که مقیم آمریکاست.

پدر نورالله همایون، محمدعلی همایون نام داشت و از کارکنان مجلس شورای ملی بود و به ریاست صندوق مجلس هم رسید. نورالله همایون طی دوره خدمت خود در مجلس شورای ملی و وزارت دارایی به کار اشتغال داشت. همچنین از سال ۱۳۱۳ به روزنامه **اطلاعات** راه یافت. در سال ۱۳۳۷ با کمک شخصی به نام خلدی که همسر خواهرش به شمار می‌آمد اقدام به تأسیس دبستان «دانش» پشت ساختمان مجلس شورای ملی نمود و خود به اداره آن پرداخت. در سالهای بعد با تأسیس روزنامه **آیندگان**، یاور فرزندانش داریوش و سیروس در آنجا بود و تا ماههای پس از پیروزی انقلاب اسلامی در این روزنامه مشغول به کار بود. نورالله در سال ۱۳۷۰ در سن ۸۷ سالگی در تهران دارفانی را وداع گفت، اما همسر نخست وی — ثریا جمالی — در سال ۱۳۴۸ بر اثر ابتلا به سرطان در لندن فوت کرد.

با اشغال ایران در سال ۱۳۲۰ توسط متفقین، داریوش همایون در عنفوان جوانی وارد فعالیتهای سیاسی در این دوره می‌شود. لطفاً در ارتباط با گروه شبه‌نظامیان انجمن و اهداف این گروه توضیح دهید.

دوره نوجوانی داریوش همایون مقارن با رخداد جنگ جهانی دوم و اشغال ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰ توسط متفقین بود. به زعم همایون «عمر سیاسی» او از همین برهه و در چهارده سالگی آغاز می‌شود. روایت وی از شروع فعالیتهای سیاسی‌اش در دوره اشغال چنین است: «زندگی دانش‌آموزی من به آرامی می‌گذشت. در سال ۱۳۲۱ وارد دسته‌های کوچکی شدم که در آن هنگام به تعداد زیاد از طرف جوانان تشکیل می‌شد و عموماً دارای احساسات تند ناسیونالیستی بود».

البته همایون در اثری که سیزده سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی از وی منتشر شد مدعی است که خود در چهارده سالگی اقدام به تشکیل اولین گروه سیاسی نموده است. باید توجه داشت که ناسیونالیسم صورتی است از سیاستهای واکنشی در برابر استعمار، آن هم در جوامعی که ساختار اجتماعی و سیاسی آنان بر اثر دگرگونیهای ناشی از حضور استعمار خارجی دچار از هم پاشیدگی شده است. ملیت‌گرایی می‌تواند جهات سیاسی متفاوت و متعددی مانند دموکراسی، فاشیسم، یا کمونیسم اختیار کند. بی‌شک با توجه به اشغال میهنمان در شهریور بیست توسط متفقین، جنب و جوش دستجات، انجمنها و تشکلهایی با ماهیت میهن‌پرستانه و مؤمن به ارزشهای سیاسی و فرهنگ ملی، همچنین بیگانه‌ستیز، طبیعی به نظر می‌رسد اما رویکرد ناسیونالیستی همایون به گونه افراطی و فاشیستی آن است. این نوع ناسیونالیسم به ویژه در سده نوزدهم در پاره‌ای از کشورها ظهور کرد و در قرن اخیر اصطکاک میان طبقات مردم در داخل برخی کشورها و در خارج موجب تولید تشنج و تنش در روابط کشورها گردید. این شکل ناسیونالیسم به ظاهر تحریک‌کننده حس ملیت و میهن‌پرستی و باعث اعتلای ملت است، لیک در اصل به تفرقه، جدایی و اختلاف‌افکنی ملت امتداد می‌یابد.

آنچه درباره تکوین دستجات افراطی ناسیونالیستی که در دوره اشغال پدیدار شد، شایان ذکر است، اینکه شماری از اعضای این قبیل تشکلهای با بهره‌وری از احساسات بی‌آلایش نوجوانان و جوانان آن روزگار — برخلاف بسیاری از کشورهای که به اشغال متفقین درآمدند — نه تنها هیچ‌گونه اقدامی در جهت مقاومت، مقابله و مبارزه با اجانب به عمل نیاوردند، بلکه عملاً و علناً به توجیه اشغال ایران پرداخته و با همکاری اشغالگران به شکار نیروهای ضدبیگانه زیر پوشش ناسیونالیسم پرداختند. در عمل نیز این قبیل ناسیونالیستهای افراطی با استفاده از موقعیت کشور که زیر چکمه بیگانگان قرار داشت، بیشتر به درگیری و تسویه‌حساب با شهروندان و هموطنان خود پرداختند تا مبارزه با بیگانگان.

داریوش همایون در نیمه دهه بیست به محفلی که به نام «انجمن» نامبردار بود راه می‌یابد. اداره انجمن یادشده برعهده «هیأت مرکزی» بود. هیأت مرکزی که برخی عناصر آن عبارتند از محسن پزشکپور، جواد تقی‌زاده، داریوش همایون، علینقی عالیخانی، بیژن فروهر و حسن غفوری، که اعضای مؤسس و بنیانگذار به شمار می‌آمدند. به نظر می‌رسد از هدفهای این محفل، فعالیت شبه‌نظامی بوده است. چراکه در حوزه کار عملی انجمن، بازسازی و تعمیر نارنجک مطمح توجه بوده است.

از قضا در جریان آماده‌سازی نارنجکی، «علیرضا رئیس»، از اعضای انجمن کشته و یکی دیگر از انجمنیها زخمی و دستگیر می‌شود. پیش از این رخداد نیز یکی دیگر از اعضای بنیانگذار انجمن، داریوش همایون بر اثر انفجار مین قسمتی از یک پای خود را از دست می‌دهد.

در ارتباط با انفجار مین در کمپ آمریکاییها در منطقه امیرآباد و مجروحیت داریوش همایون که منجر به نقص عضو وی گردید توضیح دهید. هدف شبه‌نظامیان انجمن از ورود به منطقه امیرآباد چه بود؟

در روز هشتم خرداد ۱۳۲۵ علیرضا رئیس در حال بازسازی یکی از نارنجکهای سرقت‌شده از پادگان ارتش بر اثر انفجار نارنجک در آزمایشگاه کوچک خانه‌شان کشته شد. رئیس هنگام مرگ هجده ساله بود. روش کار تعمیر و آماده‌سازی نارنجکهای زنگ‌زده و از رده خارج به گونه‌ای بود که یک فتیله جایگزین بست فوقانی می‌شد، تیمهای عملیاتی انجمن با مشتعل کردن فتیله، نارنجک را بسان کوکتل مولوتف به مکانهای مورد نظر پرتاب می‌کردند. در همین مقطع شاهد آن هستیم که کلوپها و دفاتر طرفدار حزب توده در تهران این‌گونه با یورش انجمنیها منفجر و به آتش کشیده می‌شد. در یکی از این حملات، منزل ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک) نخست‌وزیر عضو لژ فراماسونری بیداری نیز مورد حمله با وسیله مواد منفجره و آتش‌زا قرار گرفت. به دنبال کشته شدن رئیس و در پی بازپرسی کارآگاهان شهربانی از خانواده رئیس درباره ارتباطات و دوستانش، علینقی عالیخانی دستگیر می‌شود و حدود سه ماه را در زندان شهربانی می‌گذراند.

ورود داریوش همایون به جمع «انجمن»، رویداد مهمی در زندگی سیاسی و دوران فعالیت اجتماعی او به شمار می‌آید. به ویژه آنکه مدت زمانی از ورودش نمی‌گذشت که واقعه انفجار در میدان مین کمپ آمریکاییها در منطقه امیرآباد تهران روی می‌دهد. یادداشت‌های همایون به کمکمان می‌آید تا تاریخ دقیق این رخداد را معین و پی به چگونگی ماجرا ببریم:

روز ۲۷ اردیبهشت ۱۳۲۵ به امیرآباد رفتم و به خاطر موضوع بی‌اهمیتی به داخل منطقه مین‌گذاری شده قدم نهادم و پس از طی تقریباً صد قدم به ضربت انفجار یک مین از پا درآفتم. اکنون وقتی آن روز را به خاطر می‌آورم، وقتی حالت خود را، حالت عادی و بی‌اعتنایی خود را هنگامی که در داخل منطقه مین‌گذاری شده به سرعت راه می‌رفتم در نظر مجسم می‌کنم، از تعجب به وحشت می‌افتم. من هرگز در هیچ خیابان و گردشگاهی به آن اندازه خونسرد و بی‌اعتنا نبوده‌ام و هیچ‌گاه چنان حالت عجیب و ترس‌آور را در هیچ نقطه نداشته‌ام. من با چشمان بسته و مجروح و با تن زار و نگون می‌خواستم قطعه گوشتی را که نقطه اتصال قسمت مجروح و سالم پایم بود ببرم و در همان هنگام در حالی که از درد به روی زمین می‌غلتیدم، مغزم مانند اوقات عادی کار می‌کرد... .

بر روی مین رفتن همایون، وقوع انفجار، و آسیب‌دیدگی پای وی، نقطه عطفی در زندگی او به شمار می‌آید. همایون آن‌گونه که خود معترف است «به خاطر موضوع بی‌اهمیتی به داخل منطقه مین‌گذاری شده قدم نهاده بود». این موضوع به زعم همایون بی‌اهمیتی که مایل به توضیح پیرامون آن نیست همانا نیاز جماعت انجمن به مواد منفجره به منظور رویارویی با مخالفان بود. انجمنیها راه فیصله دادن به اختلافات خود با عناصر مخالفشان را در گلوله و مواد منفجره، خون و آتش می‌دیدند. در این رخداد، همایون، بر اثر انفجار مین ضدنفر قسمتی از پای خود را از دست می‌دهد. به رغم بررسی یادداشتها و دفتراهای خاطرات بازمانده همایون، شدت جراحت وارده و مکان دقیق آسیب‌دیدگی پای وی مشخص نشد. پرونده و اسناد و مدارک همایون در ساواک نیز که در آبان ۱۳۷۸ از سوی مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات به

چاپ سپرده شده است به هیچ وجه روشن‌گر این موضوع نبود. به گفته برخی آشنایان همایون، در این واقعه بخشی از پای او از ناحیه پایین پاشنه و قوزک قطع می‌شود و برای قسمت جلو، پای مصنوعی تدارک دیده می‌شود. گرچه آشنایی با سیروس همایون، برادر داریوش همایون موجب بازگشایی این گره کور شد و براساس نظر ایشان چهار انگشت پای چپ همایون کاملاً قطع و انگشت کوچک انتهایی نیز به چند رگ آویزان بود. اما پزشک معالج، برادر حسنعلی منصور در بیمارستان سینا مبادرت به قطع این بخش تا نزدیکی پاشنه پا کرد.

هدف شبه‌انجمنها از ورود به کمپ آمریکاییها این بود که نارنجکهای مستعمل را جمع کنند و پس از بازسازی آنها را به خانه‌های اعضای حزب توده می‌انداختند. چون معتقد بودند که توده‌ایها از بقای ارتش شوروی در ایران دفاع می‌کردند. در واقع شبه‌انجمنها ضد کمونیسم بودند.

نکته جالب این است که در واقع سه نفر برای جمع‌آوری نارنجک به کمپ آمریکاییها وارد شدند که یکی محسن پزشکیپور بود و دیگری داریوش همایون. داریوش همایون در خاطرات خویش از نفر سوم و نام وی چیزی نگفته است. هرچند که من از پزشکیپور هم سؤال می‌کردم ایشان نمی‌خواست اسم این فرد را در اختیار ما قرار دهد ولی با اصرار و پیگیری مشخص شد که نفر سوم که پس از انفجار از صحنه گریخت و آن دو را رها کرد دکتر علینقی عالیخانی بود.

فعالیت رسمی مطبوعاتی همایون با انتشار نشریه **جام جم** به سال ۱۳۲۸ آغاز می‌شود. لطفاً در مورد چگونگی پیوستن داریوش همایون به انجمن هنری **جام جم** و اعضای هیئت تحریریه و محتوای این نشریه بفرمایید. در واقع جنب‌وجوش مطبوعاتی همایون به سال ۲۳-۱۳۲۲ و آن هنگام که او در کلاس دوم متوسطه در دبیرستان البرز سرگرم تحصیل بود، بازمی‌گردد. در آن دوره وی طرح تهیه و انتشار هفته‌نامه‌ای دانش‌آموزی به نام **بهمن** را داد که دربرگیرنده مطالبی شامل شعر، داستان، خبر، لطیفه، ضرب‌المثل و... بود. هفته‌نامه **بهمن** که در تیراژ اندکی به صورت استنسیل تکثیر می‌شد، در سطح محدودی میان دانش‌آموزان دبیرستانها توزیع می‌گردید.

اما فعالیت رسمی مطبوعاتی همایون با انتشار نشریه **جام جم** به سال ۱۳۲۸ آغاز شد. محتوای این مجله که به گونه ماهانه منتشر می‌شد ادبی بود و در واقع ناشر آثار اعضا و افکار انجمن ادبی **جام جم** بود. محل نشر آن تهران بود. ماهنامه **جام جم** به مثابه ارگان مطبوعاتی و نشریه انجمن هنری **جام جم** به شمار می‌آمد. انجمن هنری **جام جم** به سال ۱۳۲۷ تأسیس شد و از فعالان آن ضیاء مدرس و شاپور زندنیا بودند. و البته داریوش همایون نیز از ارکان انجمن محسوب می‌شد.

بیشتر مقالات **جام جم** توسط منوچهر شبیانی، مرتضی عظیمی، داریوش همایون، و شاپور زندنیا نگاشته می‌شد. البته به رغم وابستگی مجله به یک انجمن هنری، از پذیرش نوشته‌های کسانی که عضو انجمن نبودند، استقبال می‌کرد و این قبیل مقالات به وسیله هیئت تحریریه نشریه مورد حک و اصلاح قرار می‌گرفت. ضمن اینکه تعدادی از نوشته‌ها با نام مستعار درج می‌شد. در انتهای نشریه نیز کتابها و مجله‌های منتشره داخل کشور مورد نقد و بررسی قرار می‌گرفت.

پس از چندی در تاریخ ۲۰ اردیبهشت ۲۸ از انتشار مجله **جام جم** توسط رژیم پهلوی جلوگیری به عمل آمد. نکته جالب

این است که همایون نه تنها هیچ تکاپویی به منظور انهدام دستگاه هژمونی سیاسی به عمل نیاورد بلکه دیری نپایید که خود به گونه یکی از چرخ‌دنده‌های حاکمیت پهلوی دوم درآمد.

در دهه بیست داریوش همایون به احزاب متعددی چون حزب پان‌ایرانیست، حزب ملت ایران، حزب سومکا وارد شد. ماهیت اکثریت این احزاب، وطن‌پرستی افراطی (ناسیونالیسم، شوونیسم) و حمایت از پادشاهی است. لطفاً در ارتباط با احزاب مذکور به اهداف داریوش همایون در پیوستن به این احزاب بپردازید.

در واقع آخرین سال دهه بیست، آستن حوادث و رویدادهای حائز اهمیت بود. در دوم فروردین علی منصور از سوی محمدرضا پهلوی به نخست‌وزیری منصوب شد. پس از چندی علی منصور روز پنجم تیر پس از ۹۵ روز نخست‌وزیری استعفا داد. به جای وی سپهبد حاج علی رزم‌آرا به نخست‌وزیری برگزیده شد. در همین ماه کمیسیون مخصوص نفت از سوی مجلس شورای ملی برای رسیدگی به لایحه قرارداد الحاقی تشکیل گردید و دکتر محمد مصدق را به ریاست کمیسیون برگزید. کوششهای رزم‌آرا برای تصویب لایحه قرارداد الحاقی گس - گلشائیان به شکست انجامید و کمیسیون نفت لایحه را رد کرد. در بیست و هفتم همان ماه دولت رزم‌آرا از سوی عده‌ای از نمایندگان مجلس شورای ملی در مورد مسئله نفت مورد استیضاح قرار گرفت. در سوم دی تظاهرات و میتینگ دانشجویان دانشگاه تهران در میدان بهارستان برگزار شد و دانشجویان خواهان لغو قرارداد ایران با شرکت ایران و انگلیس و لغو حکومت نظامی در نواحی نفت‌خیز و سایر شهرستانها شدند. در پانزدهم همین ماه از جانب احزاب و طبقات مختلف مردم سه میتینگ در مناطق مختلف پایتخت به منظور ملی شدن صنعت نفت برگزار شد. در شانزدهم اسفند، رزم‌آرا در حیاط مسجد شاه تهران علی‌الظاهر به ضرب گلوله خلیل طهماسبی از اعضای جمعیت فدائیان اسلام به قتل رسید. روز بیست و یکم همین ماه حسین علاء به عنوان سومین نخست‌وزیر ایران در این سال برگزیده شد؛ و بالاخره روزهای بیست و چهارم و بیست و نهم این ماه مجلسین شورای ملی و سنا، طرح ملی کردن صنعت نفت را که از سوی جبهه ملی پیشنهاد شده بود تصویب کرد.

به گونه‌ای که ملاحظه می‌شود سال ۱۳۲۹، برهه تزلزل و بی‌ثباتی سیاسی در کشور و سالی است که در آن زمزمه ملی شدن صنعت نفت قوت گرفته است. از قضا جریانهای ناسیونالیست و از جمله نوع افراطی آن نظیر پان‌ایرانیستها در جریان ملی شدن صنعت نفت با نهضت ملی همکاری داشتند. اما اوضاع اجتماعی و سیاسی حساس آن روز کشور، چندان نظر همایون را به خود جلب نکرد و ذهن او بیشتر معطوف امور نظامی بود.

بلبشو در افکار و به هم ریختگی مواضع اجتماعی همایون در این سال هم کاملاً احساس می‌شود. وی گاه در خلأ و فقدان یک نیروی توانمند سیاسی زیست می‌کند. زندگیش را بدون دستاورد متعینی می‌بیند. تمایل عمومی او به قدرت و سرمایه است. چشم‌اندازها و چالشهای او در نوسازی سیاسی و توسعه اقتصادی نیز به همین دو اهرم منتهی می‌گردد.

به هر حال انتخاب اول سیاسی و تشکیلاتی همایون در پیوستن به احزاب ناسیونالیسم افراطی با رویکرد فاشیستی و نژادگرایانه ایرانی است که امتداد بیشتر فعالیت‌هایش به زدوخورد با حزب توده می‌انجامد؛ و اصولاً مبارزه با حزب توده به مثابه مشی و روش برگزیده همایون و همفکرانش در این دوره به شمار می‌آید. در این خصوص نباید جانبداری استعمار و حمایت استبداد از جریان ملی‌گرایی افراطی نادیده و یا اقدامی کوچک و حقیر شمرده شود. به عنوان نمونه، ایالات

متحدہ صرف نظر از فعالیت‌های دیپلماتیک، تلاش‌های محرمانه‌ای را به منظور دخالت در روند امور سیاسی ایران آغاز کرده بود که یکی از آنها، اجرای یک سلسله عملیات با نام رمز «بدامن» بود که از سال ۱۹۴۸م/ ۱۳۲۷ش برای مقابله با نفوذ شوروی و حزب توده در ایران آغاز شد.

سال ۱۳۲۹ بر اثر اختلاف نظرهایی که بین مکتب پان‌ایران‌سیم پدید آمد حزب پان‌ایران‌سیم به رهبری محسن پزشکپور از آن منشعب گردید. حزب پان‌ایران‌سیم در زمان دکتر مصدق از وی طرفداری می‌کرد لکن پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به طور کلی از طرفداری مصدق خودداری نمود. پس از انشعاب حزب پان‌ایران‌سیم از مکتب پان‌ایران‌سیم داریوش فروهر با کمک همفکران خود، حزب ملت ایران را بر بنیاد پان‌ایران‌سیم تأسیس نمود. با تأسیس حزب ملت ایران داریوش همایون نیز به آن پیوست. پس از گذشت یک سال از حزب ملت ایران خارج و به عضویت حزب پان‌ایران‌سیم درآمد. داریوش همایون با توجه به اختلافاتی که با پزشکپور در حزب پان‌ایران‌سیم پیدا کرده بود نتوانست در آنجا باقی بماند لذا در سال ۱۳۳۱ وارد حزب سومکا گردید.

سومکا مخفف «سوسیالیست ملی کارگران ایران» است که دارای تمایلات نازیستی بود. تشکیلی که با ورود دکتر داود منشی‌زاده به صحنه سیاسی کشور، در سال ۱۳۳۰ تأسیس شده بود. با تشکیل حزب سومکا، عده‌ای از عناصر پان‌ایران‌سیم به سردمداری امیر شاپور زندنیا بدان پیوستند و با توجه به دانش منشی‌زاده در زمینه ساخت و ساز حزب، فعالیت سومکا رونق گرفت. سومکاییها در حوزه اعتقادات و باورهای خود نه‌تنها نظر خوش و مساعدی نسبت به دین و روحانیان نداشتند، بلکه قائل به پیکار با باورهای مذهبی هم بودند.

در ارتباط با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و چهره دوگانه داریوش همایون در این برهه که در یک مقطع از مصدق حمایت می‌نمود و پس از کودتا با چرخش مجدداً از شاه طرفداری نمود توضیح دهید. براساس گزارش موجود در پرونده همایون در سازمان اطلاعات و امنیت کشور، وی تا پایان سال ۱۳۳۲ در سمت معاون رهبر حزب سومکا و سرپرست، اداره‌کننده و سردبیر نشریه سومکا ارگان رسمی و مطبوعاتی حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران فعالیت می‌کرده است.

و اما مواضع سومکا در آستانه کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بسیار بحث‌انگیز است. گزارش مخبر سازمان اطلاعات و امنیت کشور حاکی است که مخالفت همایون با رژیم مملکتی باعث شده است که دولت مصدق در روزهای بحرانی ۲۵ تا ۲۸ مرداد او را وادار سازد تا در روزنامه سومکا که آن هنگام مستقیماً زیر نظر همایون اداره می‌شد به شاه فحش و ناسزا بدهد و در حالی که صبح ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ روزنامه سومکا به سردبیری و نوشته داریوش همایون به رژیم سلطنتی فحش می‌داد و به مأموران ابلاغ فرمان سلطنتی ناسزا می‌گفت، عصر آن روز به موجب عکس چاپ‌شده در شماره ۵۴ روزنامه سومکا دکتر منشی‌زاده، رهبر سومکا به نفع «قیام ملی ۲۸ مرداد» در میدان مخبرالدوله به روی دست بالا می‌رود و به نفع شاه و قیام‌کنندگان نطق می‌کند و شعار می‌دهد.

آغاز دهه چهل از جهات گوناگونی برای همایون حائز اهمیت بود. سفرهای منطقه‌ای، حضور در مؤسسه فرانکلین،



دریافت بورس میلر و سفر به آمریکا، تأسیس سندیکای مطبوعات، بنیانگذاری روزنامه آیندگان، عزیمت به اسرائیل و... رهاورد این سالهاست. در سال ۱۳۴۰ شعبه مؤسسه انتشارات فرانکلین آمریکا در تهران راهاندازی شد. این مؤسسه به ظاهر با هدف کمک به فرهنگ کشور، نظارت و مباشرت در چاپ کتب وزارت فرهنگ ایران و ترجمه‌های کتب مختلف چاپ آمریکا را برعهده داشت. لطفاً در ارتباط با مؤسسه انتشارات فرانکلین و فعالیتهای داریوش در این مؤسسه بپردازید. همایون که موفق به گشایش باب ارتباط با کارگزاران سیاسی و امنیتی آمریکایی مقیم تهران از سال ۱۳۳۴ شده بود، آرام آرام از مزایای این پیوندهای خاص بهره‌مند می‌شد. در گام نخست به مؤسسه فرانکلین وارد و به امور فرهنگی سرگرم می‌شود. وی تا اردیبهشت ۱۳۴۶ در این مؤسسه خدمت می‌کرد.

شعبه مؤسسه انتشارات فرانکلین آمریکا در تهران، به سال ۱۳۴۰ راهاندازی نشد، بلکه این شعبه در پی کودتای ۲۸ مرداد، در اسفندماه ۱۳۳۲ در تهران دایر شد و اندک زمانی بعد به بزرگترین شعبه‌های آن مؤسسه تبدیل گردید. ساده‌لوحانه است اگر تصور شود که این مؤسسه آمریکایی صرفاً به انگیزه نوع‌دوستی و ارتقای سطح فرهنگی، شعبه‌هایی را در کشورهای نظیر مصر، ایران، هند، بنگلادش و اندونزی دایر کرده باشد. پرداختن به مسائلی چون اصلاح متون کتابهای درسی دبستانی، تدوین و طبع و نشر پنج نوع مجله آموزشی برای تمامی مقاطع تحصیلی دانش‌آموزی در تیراژ فوق‌العاده بالا، ترجمه و ترویج ادبیات آمریکایی، و افزون بر همه اینها ترجمه و چاپ آثار ضدکمونیستی در کشورهای آسیایی و منطقه حیاتی خاورمیانه نمایانگر رسالت عمده و نقش‌آفرینی فرهنگی، سیاسی و امنیتی مؤسسه مذکور در بستر گونه‌ای تعرض و تجاوز فرهنگی حساب شده است. دیری نگذشت که شعبه تهران مؤسسه فرانکلین گوی سبقت را از دیگر شعبه‌ها ربود و به مرکز پوششی مطمئنی برای فعالیت در عرصه‌های دیگر مبدل شد. ارزیابان ساواک این مؤسسه را جیره‌خوار کارگزاران دیپلماسی سیاسی و اطلاعاتی آمریکا می‌دانند که در لوای کارکرد فرهنگی نیت دیگری را محقق می‌سازند.

جناب آقای تیراثیان نکته مهمی که لازم است در این برهه بدان اشاره شود حضور همایون در سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات است که منجر به اخراجش از روزنامه [اطلاعات](#) شد. در ارتباط با اهداف سندیکای نویسندگان بفرمایید.

لازم به یادآوری است که خاستگاه تاریخی تکوین سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات به پس از خاتمه جنگ جهانی دوم و خروج نیروهای اشغالگر از کشورمان بازمی‌گردد. به باور سران اعضای سندیکا ایجاد تشکل نویسندگان و خبرنگاران در چارچوب قانون که از حمایت حقوقی برخوردار باشد، ضروری به نظر می‌آمد. در نتیجه در ۵ مهر ۱۳۴۱ با برپایی گردهمایی در سالن پارک‌شهر تهران خشت بنای سندیکا رسماً نهاده شد و این خواسته صنفی تحقق یافت. در این گردهمایی حدود ۴۰ نفر اعضای تحریریه: [اطلاعات](#)، [کیهان](#)، [کوشش](#)، [تهران](#)، [مصور](#)، [مهر ایران](#)، [سپید و سیاه](#)، [تهران اکونومیست](#)، [فردوسی](#)، [امید ایران](#)، [خواندنیها](#)، [ترقی](#)، [پست تهران](#)، [روشنفکر](#) و [صبح امروز](#)، حضور داشتند. شماری از روزنامه‌نگاران چون مسعود برزین و... اساسنامه موقت را تصویب کردند.

البته مخالفت برخی مدیران مطبوعات با سندیکا همچنان ادامه داشت و در رأس این مخالفان، عباس مسعودی قرار داشت. وی با وجود گذشت یک سال از تشکیل سندیکا، در آذرماه ۱۳۴۲ در روزنامه [اطلاعات](#) به مقابله جدی با آن برخاست. به دستور مسعودی هر یک از کارکنان روزنامه [اطلاعات](#) که به عضویت سندیکا درمی‌آمد از روزنامه اخراج می‌شد؛ و هر

کس در عضویت سندیکا بود باید بی‌درنگ استعفا می‌داد و گرنه از کار برکنار می‌گردید. ابتدا داریوش همایون علم مخالفت را برافراشت و بعد اسماعیل یگانگی و البته هر دو نیز از محل کار مطبوعاتی خود اخراج شدند.

در سال ۱۳۴۶ سازمان جاسوسی آمریکا سیا و اسرائیل تصمیم می‌گیرد جهت تأثیرگذاری بیشتر بر افکار عمومی و پیاده کردن اهداف خود در ایران، روزنامه‌ای را تأسیس کند. در این مقطع داریوش همایون را بهترین کاندیدا برای اجرای این تصمیم یافتند. لطفاً درباره روزنامه **آیندگان**، هیئت تحریریه و اهداف و ماهیت وابستگی این روزنامه بفرمایید. به رغم آنکه روزنامه **آیندگان** در ۱۳۴۶ راه‌اندازی شد، لیک اندیشه تأسیس آن به سال ۱۳۴۴ و مراجعت همایون از مأموریت‌های فرانکلین در کشورهای آسیایی، به ایران بود.

اما ایده انتشار روزنامه در حاکمیت پهلوی دوم بدون کسب اجازه از بلندپایگان رژیم و چراغ سبز سازمان اطلاعات و امنیت کشور نمی‌توانست تحقق یابد. بی‌جهت نیست که همایون پس از گذراندن دوره آموزشی در هاروارد با لابی مقامات عالی‌رتبه آمریکایی مفتخر به آشنایی با هویدا و علم، نخست‌وزیر و وزیر دربار می‌شود و فرصت شرفیابی را مغتنم شمرده از آنان می‌خواهد تا به منظور انتشار روزنامه به او مساعدت نمایند.

اما همایون در راه انتشار هرچه سریعتر روزنامه دلخواه خود به صرف مذاکره با دولتمردان طراز اول نظام پهلوی بسنده نمی‌کند. وی از طرق دیگری درصدد وارد آوردن فشار به بدنه رژیم برای صدور مجوز انتشار روزنامه است و از این رو به عناصر اطلاعاتی سازمان سیا در ایران متوسل می‌شود. بی‌شک توجه به چنین ارتباطات مشکوک و پیچیده‌ای از سوی همایون موجب افزایش حساسیت و برانگیختن سوءظن مقامات ساواک و نیز گزارش پیوندهای پنهان وی با مقامات بلندپایه سیا در ایران به کارگزاران پهلوی را موجب شد، که تأخیر در صدور مجوز انتشار روزنامه پیامد طبیعی آن بود.

به هر حال، همایون در راه‌اندازی روزنامه **آیندگان** با بسیاری از افراد از جمله دکتر سمسار، دکتر بهره‌مند و بهروز، رایزنی می‌کند. افزون بر این علاوه بر هیأت مدیره، دیگران نیز تشویق به خرید سهام می‌شوند. «سیروس آموزگار، علی باستانی، شائول بخاش، هاله اسفندیاری، کریم امامی و یکی دو نفر از نویسندگان جراید هر یک حاضر به خرید مقدار سهامی» شدند.

در واقع روزنامه **آیندگان** وابستگی کاملی به رژیم صهیونیستی داشت و در راستای اهداف اسرائیل و آمریکا مطالبی ضداسلامی و عربی داشت. موضوع ارتباط همایون با محافل صهیونیستی، نه خیالبافی، نه توهم، و نه شایعه ساخته و پرداخته مخالفان وی و یا احیاناً رژیم و یا دشمنان آن است بلکه حقیقتی انکارناشدنی است که در اسناد و مدارک ساواک آشکارا بدان اشاره شده است. در یک سند مهم از تقاضای داریوش همایون از «مئیر عزری»، معاون نمایندگی اسرائیل در تهران مبنی بر سرمایه‌گذاری دو میلیون تومانی در روزنامه **آیندگان** مطالبی ارائه شده است. همایون به عزری قول می‌دهد تا در صورت تحقق عملی این سرمایه‌گذاری «برای همیشه مطالب روزنامه را علیه اعراب و به نفع اسرائیل تنظیم نماید». وی به منظور اثبات ادعای خود «یازده شماره نشریه **بامشاد** را که در آن تفسیرهایی در مورد اعراب و اسرائیل؛ له اسرائیل و علیه اعراب نوشته شده بود ارائه داده است و خواهش کرده که آنها را به وزارت امور خارجه اسرائیل بفرستد و اضافه

نموده که در سفری که به تل‌آویو کرده با مقامات وزارت امور خارجه اسرائیل راجع به این موضوع صحبت کرده و در آن وقت آنها از او پشتیبانی کرده و وعده کمک داده‌اند».

زمانی که حزب فرمایشی رستاخیز در سال ۱۳۵۳ ایجاد شد داریوش همایون یکی از نخستین کارگزاران مطبوعاتی بود که به این حزب پیوست و تمام توان و قدرت خود را در خدمت حزب قرار داد. در ارتباط با فعالیتهای همایون در حزب شاه‌ساخته رستاخیز بفرمایید.

روز یازدهم اسفند ۱۳۵۳ محمدرضا پهلوی در یک گفت‌وگوی مطبوعاتی تشکیل یک حزب تازه به نام «حزب رستاخیز ایران» را به عنوان تنها تشکیلات سیاسی و اجتماعی که از این پس در مملکت فعالیت خواهد داشت اعلام کرد.

سه اصل رستاخیزی که از سوی شاه ملاک محک ایرانیت بدان سنجیده می‌شد عبارت بود از:

۱. وفاداری به نظام شاهنشاهی؛

۲. وفاداری به قانون اساسی؛

۳. وفاداری به اصول انقلاب سفید.

پهلوی دوم به همین راحتی خطی میان وفاداری و خیانت برای مردم کشید. در کشوری که صدها سال مردم آن زیر سلطه استبداد مطلقه قرار دارند، حکمرانانش از سخن گفتن این‌گونه با مردم هیچ پروا ندارند.

داریوش همایون که از ابتدای تشکیل حزب رستاخیز به آن پیوسته بود و به عضویت هیئت اجرایی حزب درآمد بود در همان روز با چاپ مصاحبه و بیانات شاه در **آیندگان** در مقاله‌ای با عنوان «حزب فراگیرنده ملت» نوشت: «شاهنشاه دیروز به یک ناهنجاری در سیاست ایران پایان دادند... با اعلام تشکیل حزب رستاخیز ایران دیگر حزب حاکم یا حزب مخالف نخواهیم داشت. به جای آن یک حزب فراگیرنده ملت خواهد آمد؛ حزبی که همه تابشهای طیف سیاسی ایران را در خود خواهد داشت...».

از منظر همایون به سه دلیل می‌بایست به «رستاخیز» امید داشت:

۱. حزبی از شاهنشاه است؛

۲. از سوی شاهنشاه پشتیبانی می‌شود؛

۳. نبودن هیچ راه‌حل سیاسی دیگر».

در این میان محمدرضا پهلوی در کنفرانس مطبوعاتی یازدهم اسفند ۱۳۵۳ خود پیشقدم ترسیم خط مرزی و حایل میان حاکمیتش و ملت شد تا آنجا که مردم را گستاخانه تهدید نیز کرد و آشکارا اظهار داشت هر کس به این جریان اعتقاد ندارد گذرنامه در دست به سهولت و برای همیشه از کشور خارج شود. از قضا کاربرد همین لحن تهدیدآمیز موجب بدبینی، تشدید سوءظن و فاصله گرفتن هرچه بیشتر مردم از حاکمیت پهلوی شد. مردم به آسانی پی بردند که پشت سر خیمه‌شب‌بازی احزاب، شخص شاه قرار دارد و مابقی فرمانبردار بی‌چون و چرای او به شمار می‌آیند. دولت یعنی شاه و احزاب «کم‌دی سیاسی» بیش نیستند.

در واقع همایون ستایشگر کم‌نظیرترین حزب دستوری با محوریت شاه و مرکزیت از بالا به پایین است و خود در زمره معماران و فعالانش محسوب می‌گردد. همایون حالا دیگر به یک چهره شناخته‌شده حزبی و تئوریسین سرشناس در حاکمیت پهلوی دوم مبدل شده است و در مطبوعات، رادیو، تلویزیون، و جلسات گفت‌ووشنود فراوانی شرکت می‌کند.

با گذشت بیش از دو سال از تکوین حزب رستاخیز، این تشکل به‌هیچ‌وجه نتوانست انتظارات کارگزاران ارشد نظام و کادرهای حزب را در جذب گروه‌های مختلف مردمی برآورده سازد و با این وجود سیل اعتراضات و انتقادات به حزب و اعضای آن همچنان رو به افزایش است. همایون با شامه نسبتاً حساس خود شاید بیش از دیگر هم‌تایان رستاخیزی‌اش خطر را احساس کرده و از این رو منتقدان و مخالفان را آماج حملات شدید مطبوعاتی خود قرار می‌دهد.

به هر روی، تابستان داغ سال ۱۳۵۶ آستان رخدادهای مهمی بود. جلسه فوق‌العاده هیأت وزیران ساعت ۶ بعدازظهر روز ۱۵ مرداد ۱۳۵۶ تشکیل شد. در این نشست، امیر عباس هویدا پس از ۱۲ سال و ۶ ماه و ۱۲ روز نخست‌وزیری استعفا داد. روز بعد (۱۶ مرداد) جمشید آموزگار، وزیر مشاور و دبیرکل حزب رستاخیز به نخست‌وزیری برگزیده شد و همان روز وزرای خود را به شاه معرفی کرد. در کابینه آموزگار، داریوش همایون به عنوان وزیر اطلاعات و جهانگردی تعیین شده بود. همان روز محمدرضا پهلوی، امیر عباس هویدا را به عنوان وزیر دربار، جایگزین اسدالله علم بیمار ساخت. یک روز بعد، یعنی در ۱۷ مردادماه، آموزگار از سمت دبیرکلی حزب رستاخیز استعفا داد و دکتر محمد باهری به این عنوان برکشیده شد. چند روز بعد — ۲۰ مرداد — از سوی آموزگار، داریوش همایون به عنوان سخنگوی دولت معرفی شد.

اوج‌گیری فزاینده جنبش انقلابی و اسلامی مردم ایران بستر سرنگونی کابینه آموزگار را فراهم ساخت و دولت وی پس از حدود یک سال و بیست روز در ۵ شهریور ۱۳۵۷ سقوط کرد. روز بعد به دنبال استعفای آموزگار و وزرایش، تقریباً تمام مسئولان سرشناس حزب رستاخیز از تشکیلات کناره‌گیری کردند. منوچهر آزمون در همین روز اعلام کرد که حزب رستاخیز یک حزب در میان احزاب دیگر خواهد بود. پس از آن هم دیری نپایید که در ۹ مهر ۱۳۵۷ دکتر جواد سعید که قریب یک ماه دبیرکل حزب رستاخیز شده بود، از این سمت استعفا داد و حزب هم پس از ۱۳۰۸ روز که از تشکیل آن می‌گذشت، متلاشی شد.

با اوج‌گیری نهضت امام خمینی در سال ۱۳۵۶ پایه‌های رژیم شاه بیش از پیش متزلزل گشت. کارشناسان داخلی و خارجی به ویژه اربابان آمریکایی شاه به این نتیجه رسیدند تا با برکناری هویدا از دولت و انتصاب فردی دیگر، افکار عمومی را فریب داده و قدری به حکومت شاه ثبات بخشند. جمشید آموزگار از جمله افراد پایه‌رکاب این مقطع رژیم به حساب می‌آمد. لذا در مرداد ۵۶ با برکناری هویدا، آموزگار را به مقام نخست‌وزیری منصوب نمودند. داریوش همایون که از حمایت‌های سازمان سیا برخوردار بود و در طی فعالیت در حزب رستاخیز از مقربین آموزگار درآمده بود به وزارت اطلاعات و جهانگردی منصوب شد. یکی از اقدامات بی‌جای داریوش همایون در وزارت اطلاعات چاپ مقاله شخص مجهول به نام رشیدی مطلق تحت عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» است که در روزنامه [اطلاعات](#) چاپ شد. نظرات مختلفی در مورد نویسنده این مقاله مطرح است لطفاً توضیح بفرمایید.

همایون پس از سالها انتظار در پی جایگزینی آموزگار به جای هویدا، پست حساسی را در کابینه تازه در اختیار می‌گیرد و

در ۱۶ مرداد ۱۳۵۶ بنا به پیشنهاد جمشید آموزگار، نخست‌وزیر، داریوش همایون از سوی محمدرضا پهلوی به سمت وزیر اطلاعات و جهانگردی منصوب می‌گردد.

همزمان با اوج‌گیری جریان انقلاب اسلامی و گسترش دامنه امواج آن در میان طبقات مختلف مردم، مواضع متخذه همایون و واکنشهای وی نیز در برابر این سیل خروشان آشکارتر و شفاف‌تر بروز و ظهور می‌یابد. در زمان حدود یک سال و بیست روز حضور همایون در کابینه آموزگار به عنوان وزیر اطلاعات و جهانگردی و سخنگوی دولت، یک رخداد مهم اتفاق افتاد؛ و آن چاپ مقاله‌ای با عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» مورخ ۱۷ دی ۱۳۵۶ در روزنامه اطلاعات است.

روز ۱۷ دی ۱۳۵۶ شاه دست به ریسک بزرگی زد که بعدها از آن به نوعی انتحار سیاسی تعبیر شد. عصر این روز، روزنامه [اطلاعات](#) در شماره ۱۵۵۰۶ با درج مقاله‌ای با عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» که تیتراژ آن رنگی (سرخ) بود و دو ستون سمت چپ صفحه ۷ که شناسه «نظرها و اندیشه‌ها» را بر پیشانی خود داشت، توفانی به‌پا ساخت. در مقاله یادشده به آیت‌الله العظمی خمینی به گونه‌ای کینه‌توزانه و بیمارگونه حمله شده بود و از وی به عنوان «مردی ماجراجو ولی بی‌اعتقاد و وابسته و سرسپرده به مراکز استعماری و به خصوص جاه‌طلب» یاد شده بود؛ «مردی که سابقه‌اش مجهول بود و به قشری‌ترین و مرتجع‌ترین عوامل استعمار وابسته بود و چون در میان روحانیون عالی‌مقام کشور، با همه حمایت‌های خاص موقعیتی به دست نیاورده بود، در پی فرصت می‌گشت که به هر قیمتی هست خود را وارد ماجراهای سیاسی کند و اسم و شهرتی پیدا کند».

اما شمار آنان که گمان بردند پشت پرده چاپ‌سپاری مقاله علیه آیت‌الله العظمی خمینی در روزنامه [اطلاعات](#)، داریوش همایون بوده است کم نیست. به نظر آخرین رئیس ستاد ارتش شاهنشاهی نیز، داریوش همایون نویسنده مقاله ۱۷ دی ۱۳۵۶ روزنامه [اطلاعات](#) است. برخی پژوهندگان چاپ و انتشار این مقاله را در شرایط آن روز کشور به مثابه نخستین جرقه در انبار باروت نظام شاهنشاهی ارزیابی کردند. از منظر این قبیل محققان تاریخ سیاسی معاصر ایران، یکی از اولین قدمها در زمینه نابودی حاکمیت پهلوی توسط کارگزاران آن رژیم برداشته شد.

صرف‌نظر از نوع نگاه افرادی که به نقل گزاره‌هایی از آنان در خصوص مقاله مورد بحث مبادرت شد، افکار عمومی جامعه نیز همایون را طراح اصلی این ماجرا می‌پنداشت و وی را مسئول مستقیم نگارش، چاپ و کارگردان قضایای پشت صحنه آن مقاله تصور می‌کرد. این باور، به رغم گذشت سالها از پیروزی انقلاب اسلامی و روشن شدن برخی ابعاد این موضوع و آنچه همایون و تنی چند از آگاهان و کارگزاران حاکمیت پهلوی گفته و نوشته‌اند، همچنان وجود دارد به طوری که فردی چون شعبان جعفری نیز، همایون را متهم ردیف اول این رخداد می‌پندارد. اما به گفته همایون، وی هیچ نقشی در تهیه و نگارش مقاله نداشته است و مقاله یادشده در دفتر مطبوعاتی هویدا تهیه و تنظیم شده بود و او صرفاً واسطه انتقال آن به روزنامه [اطلاعات](#) بوده است.

در این میان احمدعلی مسعود انصاری در زمره کسانی است که در تحلیل خود ذیل «نامه رشیدی مطلق» ضمن اشاره به

موضوع اختلاف نظر و درگیری هویدا با آموزگار، هویدا را مسئول «آشوبی» که در پی انتشار این مقاله به‌پاخواست معرفی می‌کند. به باور انصاری، نخست‌وزیر معزول با این اقدام می‌خواست دولت جدید را که در رأس آن رقیب دیرینه‌اش که اکنون هم بر صندلی قوه مجریه و هم تشکیلات حزبی تکیه داده بود، با مشکل مواجه سازد.

چکیده کلام اینکه در پی واقعه درگذشت آیت‌الله سیدمصطفی خمینی در نجف اشرف، سیل تلگرافهای تسلیت به پایتخت علمی و معنوی شیعیان جهان سرازیر شد که همین امر بار دیگر باعث شدت گرفتن حملات از سوی مرجع بزرگ تبعیدی مقیم نجف برضد حاکمیت پهلوی شد. گزارش موجزی از سخنان، و پیامهای مکتوب امام خمینی از دو طریق: یکی، ارتشبد نعمت‌الله نصیری، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور؛ و دیگری، عباسعلی خلعتبری، وزیر امور خارجه، به آگاهی شخص شاه رسید و شاه بی‌تحمل و کم‌طاقت هم که حالا با حضور کارتر در تهران دلگرم‌تر شده بود با ارزیابی شتابزده از میزان محبوبیت و نفوذ امام خمینی در میان مردم و گروههای معارض با حاکمیت خود، دستور تهیه مقاله‌ای توهین‌آمیز علیه ایشان را داد. این مأموریت به عهده امیر عباس هویدا، نخست‌وزیر تازه برکنار شده و وزیر دربار نهاده شد.

در این میان نقش ساواک آماده‌سازی و تدوین اطلاعات موجود از آیت‌الله العظمی خمینی در پرونده ساواک بوده است که برخی در این خصوص از پرویز نیکخواه نام می‌برند. در این میان آنچه «مقام عالی‌رتبه امنیتی» در گفت‌وگو با دکتر عباس میلانی، و همچنین آن «مسئول ساواک» در گفت‌وگو با دکتر احسان نراقی اظهار داشته‌اند نشان‌دهنده آن است که شاه به سازمان اطلاعات و امنیت دستور داده است تا آگاهیهای موجود در پرونده‌ای را که از آیت‌الله العظمی خمینی در آرشیو ساواک نگاهداری می‌شود در اختیار هویدا قرار دهد. هویدا نیز وظیفه تهیه مقاله را به دفتر مطبوعاتی خود واگذار می‌کند.

بنابر آنچه از احمدعلی مسعودانصاری نقل شد، هنگامی که هویدا از نخست‌وزیری به دربار آمد، تیم دفتر مطبوعاتی خود را نیز بدانجا منتقل کرد. مسئولیت دفتر مطبوعاتی هویدا با فرهاد نیکخواه بود. به نوشته انصاری نامه یادشده قطعاً به وسیله نیکخواه تهیه شده است. میلانی نیز از تهیه مقاله توسط دو نفر از همکاران هویدا سخن می‌گوید. شک نیست که مقاله ۱۷ دی ۵۶ به اهتمام یک «تیم» و نه نفر نهاده شد. تیمی مرکب از چند نفر که البته مسئولیت آن را فرهاد نیکخواه عهده‌دار بود. از جمله افراد این دفتر می‌توان به عناصر چندی از جمله: حسین رجبی، معاون وزیر مشاور و سرپرست دفتر نظارت و همکاریهای اجتماعی نخست‌وزیری؛ علی‌اصغر خطابخش، معاون وزیر مشاور در امور اداری؛ و فرهاد نیکخواه، که همگی در زمره کارکنان شناخته‌شده و مدیران ارشد نخست‌وزیری بودند، همچنین علی شعبانی که با این تیم همکاری داشت، اشاره کرد.

به هر روی پس از صدور دستور شاه مبنی بر تهیه مقاله علیه آیت‌الله العظمی خمینی، بنابه آنچه میلانی نوشته است «هویدا هم بلافاصله کار تهیه مقاله را به دو نفر از همکارانش محول کرد». مقاله مذکور دستپخت مشترک نیکخواه و تیم‌اش بود که ظرف مدت یکی، دو روز آماده شد. داریوش همایون نیز به آماده‌سازی مقاله از سوی دفتر مطبوعاتی هویدا صریحاً اشاره دارد و نه ساواک. بدین ترتیب می‌توان یقین کرد که دستور شاه به منظور تهیه و تدارک مقاله، یک روز پس از ترک تهران از سوی جیمی کارتر، یعنی در ۱۲ دی‌ماه، صادر شده است. از محتوای مقاله نیز کاملاً پیداست که تیم دست‌اندرکار

آماده‌سازی مقاله، به اطلاعات سری و محرمانه‌ای که قاعدتاً در آرشیو ساواک موجود بود، دسترسی داشته است. اطلاعاتی که به اهتمام پرویز نیکخواه آماده شده و در اختیار تیم قرار گرفته است.

پس از سقوط دولت شریف‌امامی در ۱۴ آبان ۱۳۵۷، دولت نظامی از هاری به قدرت رسید و به ظاهر برای تسکین افکار عمومی عده‌ای از دولتمردان من جمله همایون دستگیر شده و به زندان افتادند. وی تا ۲۷ بهمن ۱۳۵۷ که رژیم سلطنتی سقوط کرد در زندان بود. لطفاً درباره علت دستگیری همایون، و چگونگی آزاد شدن و فرار وی از زندان بفرمایید. وخامت اوضاع حاکمیت پهلوی سبب شد تا در نیمه آبان ماه ۱۳۵۷، کابینه جعفر شریف‌امامی نیز پس از ۷۰ روز نخست‌وزیری در ۱۴ آبان سقوط کند و روز بعد — ۱۵ آبان‌ماه — به دستور محمدرضا پهلوی یک دولت نظامی به روی کار آید و ارتشبد غلامرضا از هاری ۶۹ ساله که رئیس «ستاد بزرگ ارتشتاران» بود، در رأس آن قرار گیرد. شاه از سویی با فراخوان و به صحنه سیاسی کشاندن ژنرالها و در رأس آنان یک ارتشبد سالخورده، بی‌حوصله، ناتوان و بیمار، قصد ایجاد رعب و وحشت در صفوف متحد و نیرومند مخالفان را داشت و از سوی دیگر همان روز با ظاهر شدن در صحنه تلویزیون و اعلام استرحامی اینکه صدای انقلاب ملت ایران را شنیده است، نشان داد که تا چه اندازه خود او از نارضایتی و خشم فراگیر ملی ترسان و هراسان است.

بامداد دوشنبه ۱۵ آبان‌ماه همزمان با روی کار آمدن دولت نظامی، روزنامه‌های **اطلاعات**، **کیهان**، و **آیندگان** با یورش مأموران فرمانداری نظامی تهران به اشغال درآمد و از ورود و خروج کارکنان مطبوعاتی، همچنین چاپ و انتشار آنها جلوگیری شد. همچنین تمام مدارس به مدت یک هفته تعطیل شد و موج تازه‌ای از دستگیریها آغاز گردید. همان شب به دستور ارتشبد از هاری، با استفاده از ماده ۵ قانون فرمانداری نظامی شماری از رجال کشوری و لشکری بازداشت شدند. در صورت دستگیرشدگان مقامات گوناگونی اعم از نخست‌وزیر، وزیر، معاون وزیر، استاندار، شهردار، مدیر سازمان و شرکت و... دیده می‌شدند. داریوش همایون پس از ۷۱ روز که از سقوط کابینه آموزگار می‌گذشت در زمره دستگیرشدگان بود.

در حالی که همایون نیمه‌شب ۱۵ آبان به اتفاق جمعی از سران و کارگزاران حاکمیت پهلوی دوم بازداشت می‌شود، مأموران فرمانداری نظامی تهران مدت زمانی بعد در ساعت ۳/۳۰ دقیقه بامداد روز سه‌شنبه ۱۶ آبان وی را تحویل زندان دژبان مرکز واقع در پادگان جمشیدیه، انتهای خیابان ایران نوین [ضلع غربی خیابان شهید دکتر سیدحسین فاطمی فعلی] می‌دهند.

بدون تردید نقش همایون در چاپ مقاله ۱۷ دی ۱۳۵۶ روزنامه اطلاعات، تهیه بخشنامه محرمانه تشدید سانسور، درگیری‌اش با سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات، اعمال فشار و تضيیقات بر روزنامه‌نگاران و ممنوع‌القول ساختن شماری از آنان و اعلام جرم سندیکا علیه او، توجیه کارکرد دولت آموزگار در مقام سخنگویی آن، همچنین حضور خط‌دهنده وی در حزب رستاخیز، و سرانجام مشی و رویه روزنامه متبوع او در حمایت از سیاستهای آمریکا و اسرائیل در منطقه، سبب متمرکز شدن افکار عمومی جامعه بر روی او به مثابه عنصری نفرت‌انگیز شد. در شرایط آن روز جامعه، کارگزاران و روشنفکران پهلویستی پس از بررسی اوضاع، یکی از راهکارهای اساسی برای کاهش و فرونشاندن خشم

مردم و آرام ساختن آنان را دستگیری جمعی از چهره‌های نامحسوب، فاسد و منفور از منظر مردم دانستند. اندیشه‌ای که به قولی نخستین مرتبه به ذهن تیم تئوریسین پیرامون فرح خطور کرد. تیمی که نفرت آن نقش مددکار فکری، فلسفی، جامعه‌شناختی «شهبانو» در «بنیاد فرح» را عهده‌دار بود و نسخه اصلاح سیستم و مبارزه با مفاسد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی را به منظور خروج از بن‌بست پیچیده و تجویز می‌کرد. از سوی همین تیم، نام همایون در فهرست نفرت‌بازداشتی گنجانده شده بود. چاره‌ای هم نبود، چرا که برقراری مجدد آرامش نیاز به قربانی داشت. از عهده برادر وی که از قضا بنا به اصرار فراوانش، نخست‌وزیر سابق، دستگیر شد نیز کاری ساخته نبود.

با اوج‌گیری انقلاب اسلامی، بسیاری از اعضای خانواده سلطنتی از کشور خارج شدند. در این میان بدنه نیروهای مسلح نیز به مردم انقلابی پیوست و همراه و هم‌گام با آنها شد.

در روز شنبه ۲۱ بهمن دور تازه و نهایی درگیری قشرهای مختلف مردم با بازمانده مأموران در حال مقاومت جزئی و پراکنده حاکمیت شاهنشاهی آغاز شد و لحظه به لحظه بر شدت و دامنه آن تا فرو ریختن کامل آخرین بقایای سنگرهای نظام پهلوی، افزوده شد. مراکز نظامی یکی پس از دیگری به سرعت سقوط می‌کرد و به تصرف مردم درمی‌آمد. از جمله مکان‌هایی که آن روز پس از نیمه‌شب مورد حمله مردم به پیشگامی افراد مسلح واقع شد، پادگان جمشیدیه بود.

هنگام آغاز زدوخورد، به دستور فرمانده پادگان درهای بازداشتگاهها گشوده شد و به تمامی زندانیان اعلام گردید در ماندن یا گریختن مخیر هستند، چراکه نیروهای درون پادگان صرفاً برای ساعاتی قادر به مقاومت کردن می‌باشند. تمامی زندانیان عزمشان را برای یافتن راهی به منظور خروج از مکان نظامی وسیع جمشیدیه که دارای گریزگاههای چندی به خیابان‌های اطراف نیز بود، جزم کردند.

واقعیت این است که همایون و سایر بازداشت‌شدگان به بهترین نحو از تاریکی هوا سود جستند. به زعم همایون «وقتی این چریکها و مجاهدین ریختند آنجا و به زندان حمله کردند، من باید دستگیر و کشته شده باشم. اگر این چریکها دو ساعت زودتر حمله کرده بودند، هوا تاریک نمی‌شد، مرا می‌شناختند و می‌گرفتند و کارم تمام بود».

در این میان تنها ارتشبد نعمت‌الله نصیری، رئیس سابق سازمان اطلاعات و امنیت کشور که چهره شناخته‌شده‌تری بود از بیم شناسایی و دستگیری توسط مردم حاضر به ترک محیط زندان و فرار از پادگان نشد و در زمره نخستین افرادی بود که به گاه هجوم مردم انقلابی از سوی آنان دستگیر گردید. عبدالعظیم لیان و منوچهر پیروز، دو تن از زندانیان در بیمارستان ۵۰۲ ارتش — واقع در خیابان تخت جمشید، نرسیده به بهار — به سر می‌بردند. هژبر یزدانی و رحیم‌علی خرم نیز در زندان قصر بودند؛ و امیرعباس هویدا هم در اقامتگاه شیان، واقع در حسین‌آباد، قرار داشت. برخی از مقاماتی که موفق به فرار از زندان شدند از سوی مردم دستگیر گردیدند و البته شماری نیز در مقاطع زمانی مختلف از کشور گریختند. همایون در زمره افرادی است که پس از فرار از جمشیدیه مدت قابل ملاحظه‌ای تن به زندگی مخفی داد. همایون از بیم دستگیری توسط نیروهای انقلاب ۱۵ ماه در اماکن مختلف، همچنین زیرزمین پنهان شد.



به عنوان آخرین سؤال به فعالیتهای داریوش همایون پس از خروج از کشور در جهت مقابله با نظام مقدس جمهوری اسلامی بپردازید.

همایون پس از تحمل ۱۵ ماه دربدری و زندگی مخفی از ایران گریخت. وی در اردیبهشت ۱۳۵۹ از مرز غربی کشور به ترکیه و سپس به فرانسه گریخت. همایون درباره انقلاب اسلامی نظرگاه ویژه‌ای دارد. وی در خارج از کشور کنج عزلت نگزید و گوشه‌گیری اختیار نکرد و بی‌وقفه به فعالیت فرهنگی و سیاسی روی آورد و در زمره مخالفان پرتحرک و شناخته‌شده جمهوری اسلامی درآمد.

همایون پای ثابت بسیاری از هم‌اندیشیهای فرهنگی - سیاسی در خارج از کشور بود. نیم‌نگاهی به برخی گردهماییهایی که حداثت سالهای ۱۳۷۲-۱۳۷۴ یعنی صرفاً طی دو سال منعقد شده است نشانگر بخشی از تحرک و تکاپوی اوست. همایون در سمینار «استراتژی مبارزه برای استقرار دموکراسی در ایران» که به سال ۱۳۷۲ش / ۱۹۹۳م در شهر کلن کشور آلمان برپا شد حضور یافت و زیر عنوان «استراتژی پیکار مردمی» به ایراد سخن پرداخت. وی یکی از سخنرانان کنفرانس «ایران در آستانه سال ۲۰۰۰» بود. این کنفرانس به اهتمام «انجمن پژوهشگران ایران» در بهمن ۱۳۷۳ش / فوریه ۱۹۹۵م در مدرسه عالی علوم آفریقایی و آسیایی دانشگاه لندن برگزار شد. موضوع سخنرانی همایون «مذهب و آینده آن در سال ۲۰۰۰» بود. همایون در همین سال - ۱۳۷۳/۱۹۹۵ - به دعوت «کمیته همبستگی هامبورگ» به نمایندگی از سوی «سازمان مشروطه‌خواهان ایران» - که خود یکی از ارکان آن است - در سمینار «مبانی و موانع اتحاد اپوزیسیون» که در هامبورگ منعقد شد، شرکت جست. همین سازمان مشروطه‌خواهان در بهمن ۱۳۷۴ش / ۱۹۹۶م میزبان گردهمایی «گروههای مخالف ایرانی» در واشنگتن بود. همایون طی سخنانی در این گردهمایی اظهار می‌دارد: «روز ۲۲ بهمن برای ما ایرانیان روز یادبود، روز یادآوری و روز تجدید عهد است. ما در این روز یاد یک ایران آباد و شکوفا را زنده نگاه می‌داریم... ما نمی‌توانیم آنچه را که بودیم و داشتیم به فراموشی بسپاریم... یادآوری ایران گذشته، ایران هخامنشی کافی نیست... [اما] این حرفها و یادآوریها به نوجوانانی که هیچ‌گاه سعادت زندگی در آن دوران را نداشتند کمک خواهد کرد که روزی دوباره این مملکت را بسازند، حتی بهتر از آنچه که بود!»